

The Right to Divorce in the Tension between the CEDAW Convention and Imami Jurisprudence: From the Essential Elements of Divorce to the Wife's Delegated Authority

Farhad Pourkeyvan¹, Mohammad Jabbārāt¹

1. Department of Jurisprudence and Uṣūl, Faculty of Jurisprudence and Uṣūl, Qom Seminary, Qom, Iran. farhad_pourkeyvan@miu.ac.ir, mj1489@gmail.com

Abstract

This study aims to elucidate the position of Imami jurisprudence regarding Article 16 of the CEDAW Convention and the question of the right to divorce. The family and Islamic society remain in a continuous struggle against imposed Western values, and the scholarly defense of religious foundations is an undeniable responsibility.

Using an analytical-argumentative method, this article extracts juridical evidence from the principal sources of the Ahl al-Bayt school (peace be upon them) and also examines the views of certain relevant Western scholars. The article is organized into two sections. The first addresses the text of the Convention, the concept of rights, and Western scholarly perspectives on equality, showing that even within the Western philosophical tradition, the notion of absolute equality between men and women is not beyond dispute. The second section explains the position of Imami jurisprudence through the concepts of divorce, its pillars and categories, *khul'* and *mubarat*, the wife's delegated authority in divorce, and the underlying rationale of this right.

The findings indicate that, although Imami jurisprudence places the right to divorce in the hands of the husband, it restrains this right through ethical limitations and legal conditions. At the same time, a wife may attain separation through three avenues: recourse to the religious judge in cases of hardship and intolerability (*'usr wa ḥaraj*), resort to *khul'* and *mubarat*, and stipulating delegated authority over divorce. This threefold structure demonstrates that the Islamic legal system does not leave a woman trapped in an unwanted marriage. By contrast, under the شعار of "equal rights in divorce," the CEDAW Convention overlooks these juristic subtleties and, by disregarding the natural differences between men and women, offers an unrealistic solution. The principal danger lies in the pressure exerted on Islamic states to remove their reservations, including those concerning Article 16; hence, scholarly resistance to this trend is an unavoidable necessity.

Keywords: CEDAW Convention, Imami jurisprudence, right to divorce, *khul'* and *mubarat*, delegated authority in divorce.

«حق طلاق در چالش میان کنوانسیون سیداو و فقه امامیه؛ از ارکان طلاق تا وکالت زوجه»

فرهاد پورکیوان^۱، محمد جبارت^۱

۱. گروه فقه و اصول، دانشکده فقه و اصول، حوزه علمیه قم، ایران. farhad_pourkyvan@miu.ac.ir, mj1489@gmail.com

چکیده

این پژوهش با هدف تبیین موضع فقه امامیه در قبال ماده ۱۶ کنوانسیون سیداو و مسئله حق طلاق انجام شده است. خانواده و جامعه اسلامی در برابر ارزش‌های تحمیلی غرب در چالشی مستمر قرار دارد و دفاع علمی از مبانی شرعی، وظیفه‌ای انکارناپذیر است.

در این مقاله، با روش تحلیلی-استدلالی، ادله فقهی از کتاب‌های اصلی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) استخراج و دیدگاه‌های برخی عالمان غربی مرتبط نیز بررسی شده است. مقاله در دو مبحث سامان یافته: مبحث نخست به نص کنوانسیون، مفهوم حقوق و دیدگاه‌های عالمان غربی درباره برابری می‌پردازد و نشان می‌دهد که حتی در سنت فلسفی غرب نیز برابری مطلق زن و مرد امری مسلم نیست. مبحث دوم، موضع فقه امامیه را در قالب مفهوم طلاق، ارکان و اقسام آن، خلع و مبارات، وکالت زوجه در طلاق، و فلسفه این حق تبیین می‌کند.

یافته‌ها نشان می‌دهد که فقه امامیه، ضمن آنکه حق طلاق را در اختیار مرد می‌داند، آن را با قیودی اخلاقی و شرایطی فقهی مهار زده است. زن نیز از سه مسیر می‌تواند به جدایی دست یابد: مراجعه به حاکم شرع در موارد عسر و حرج، توسل به خلع و مبارات، و اشتراط وکالت در طلاق. این سه‌گانه نشان می‌دهد که نظام حقوقی اسلام، زن را در بن‌بست زوجیت ناخواسته گرفتار نمی‌سازد. در مقابل، کنوانسیون سیداو با شعار «حقوق یکسان در طلاق»، از این ظرافت‌های فقهی غفلت کرده و با نادیده گرفتن تفاوت‌های طبیعی زن و مرد، راه‌حلی غیرواقع‌بینانه ارائه می‌دهد. خطر اصلی آنجاست که دولت‌های اسلامی تحت فشار برای برداشتن تحفظ‌ها -از جمله ماده ۱۶- قرار دارند؛ ازاین‌رو، ایستادگی علمی در برابر این روند ضرورتی گریزناپذیر است.

کلیدواژه‌ها: کنوانسیون سیداو، فقه امامیه، حق طلاق، خلع و مبارات، وکالت در طلاق.

مقدمه

از سال‌ها پیش، جدالی گسترده میان موافقان و مخالفان کنوانسیون بین‌المللی سیداو درگرفته است. این کنوانسیون که مجمع عمومی سازمان ملل متحد آن را در سال ۱۹۷۹ تصویب کرد، هدف خود را ریشه‌کن ساختن هرگونه تبعیض علیه زنان و برابری آنان با مردان در همه عرصه‌ها اعلام می‌دارد. بیشتر دولت‌های اسلامی نیز به آن پیوسته‌اند.

بیشتر بندهای این کنوانسیون با شریعت اسلامی تعارضی ندارند، اما نقطه کانونی تعارض، ماده ۱۶ آن است که به تساوی حقوق زن و مرد در طلاق می‌پردازد و با احکام مسلم فقهی در باب طلاق، خلع و مبارات ناسازگار است. پرسش اصلی پژوهش آن است که موضع فقه امامیه در قبال حق طلاق مذکور در این ماده چیست و این ماده تا چه اندازه با احکام فقهی طلاق تعارض دارد. گفتنی است که برخی عالمان غربی نیز به پیامدهای منفی این کنوانسیون بر نهاد خانواده اشاره کرده‌اند که دیدگاه آنان در مبحث نخست بررسی خواهد شد.

دولت‌های اسلامی بیشترین تحفظ را نسبت به ماده ۱۶ به دلیل پیوند گسترده آن با شئون خانواده-اعمال کرده‌اند. اما امروزه مطالبات صریحی برای اجرای کامل کنوانسیون وجود دارد و برخی دولت‌ها تحفظ‌های خود را برداشته و برخی دیگر در مسیر برداشتن آن گام برمی‌دارند. از این رو، رویارویی علمی با این روند ضرورتی گریزناپذیر است.

برای پاسخگویی به این ضرورت، مقاله در دو مبحث سامان یافته است: مبحث نخست: متن کنوانسیون، تبیین مفاهیم و دیدگاه‌های برخی عالمان غربی. مبحث دوم: موضع فقه امامیه شامل ارکان و اقسام طلاق، خلع و مبارات، حق اشتراط وکالت در طلاق برای زوجه و فلسفه قرار دادن حق طلاق در دست مرد. در این پژوهش، از کتاب‌های فقهی استدلالی متقدمان و معاصران، تفاسیر معتبر، آرای فقهی معاصر و دیدگاه‌های برخی عالمان غربی بهره گرفته شده است.

مطالب نخست: کنوانسیون سیداو، ماده ۱۶ و حق طلاق

نخست: نص ماده ۱۶، بند (ج)

«دولت‌های عضو همه تدابیر مناسب را برای از میان بردن تبعیض علیه زنان در تمامی امور مربوط به ازدواج و روابط خانوادگی اتخاذ می‌کنند و به‌ویژه بر اساس برابری میان زن و مرد، موارد زیر را تضمین می‌نمایند: (ج) حقوق و

مسئولیت‌های یکسان در دوران ازدواج و هنگام انحلال آن.» (www.ohchr.org)

دوم: مفهوم حقوق

«حَقٌّ» در لغت ضدّ باطل و جمع آن «حقوق» است. ازهری معنای آن را «وَجِبَ يَجِبُ وَجُوباً» (واجب و لازم شد) دانسته است. (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ماده حق) در قرآن آمده: «قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» (قصص: ۶۳) یعنی ثابت و لازم گردید. بنابراین «حقوق» به معنای امر واجب ثابت است و در این مبحث، سخن درباره حق طلاق است.

سوم: عالمان غربی و حقوق مشترک

برای آنکه روشن شود حتّی در سنت فلسفی غرب نیز برابری مطلق میان زن و مرد در همه حقوق -از جمله حق طلاق- پذیرفته نشده، اشاره به دیدگاه ارسطو درباره برابری تناسبی سودمند است.

ارسطو دو نوع برابری را متمایز می‌کند: عددی و تناسبی. برابری عددی بدین معناست که با همه مردم به‌طور برابر رفتار شود، بدون کمترین تفاوت؛ اما ارسطو این نوع برابری را در همه احوال عادلانه نمی‌داند. برابری تناسبی بدین معناست که با مردم به تناسب استحقاق آنان رفتار شود. در این نگاه، اگر تمایزی در رفتار یا توزیع صورت گیرد، این تمایز نقض عدالت به شمار نمی‌رود، مشروط بر آنکه مبتنی بر ویژگی‌های معینی باشد که افراد را برابر یا متمایز می‌سازد. از نوشته‌های افلاطون و ارسطو آشکار است که استحقاق، محلّ اختلاف بوده و در نتیجه تقسیم‌بندی سهم‌ها نیز متفاوت خواهد بود (جوزبات، ۱۴۴۳ق، صص ۱۵-۱۳). تحلیل ارسطو روشن می‌سازد که استدلال او دربردارنده مبانی منطقی است: ویژگی‌هایی که اقتضا می‌کنند اشخاص برابر یا متفاوت شمرده شوند و در نتیجه، شایسته دریافت سهمی مشابه باشند یا نباشند (همان، ص ۱۵).

در قرن هجدهم، فرضیه غالب تمایز فطری انسان‌ها بر اساس سرشت نخستین بود، اما پیدایش نظریه «حقوق طبیعی» -که بر تساوی مطلق انسان‌ها پای می‌فشرد- آن را به حاشیه راند (همان، ص ۱۶). این دوگانگی نشان می‌دهد که مفهوم «برابری» در سنت فلسفی غرب نیز امری مناقشه‌برانگیز است و نمی‌توان از آن به‌سادگی به «تساوی کامل حقوق زن و مرد در طلاق» رسید. از مجموع آنچه گذشت، چند نکته نمایان می‌شود:

نخست آنکه فیلسوفان غرب، از ارسطو تا پیروان او، برابری را نه صرفاً «تساوی عددی»، که به معنای «تناسب» می‌شناسند. در این نگاه، حقوق افراد بر اساس ویژگی‌های معینی - چون تفاوت‌های طبیعی زن و مرد و نقش‌های خانوادگی - سهم‌بندی می‌شود. در برابر این دیدگاه، طرفداران نظریه «حقوق طبیعی» بر تساوی مطلق انسان‌ها پای می‌فشارند. این دوگانگی نشان می‌دهد که ادعای برابری کامل در حق طلاق، حتی در میان غربیان نیز امری مسلم و بی‌مناقشه نیست.

دوم آنکه دکتر جان گری در کتاب «مردان از مریخ‌اند، زنان از ونوس» تصریح کرده که غریزه، واکنش‌ها و نیازهای زن و مرد بسیار متفاوت است و آنچه برای یکی شایسته است، ضرورتاً برای دیگری شایسته نیست (جان گری، ۲۰۰۵م، ص ۳ و ۷). این تفاوت طبیعی نشان می‌دهد که کنوانسیون سیداو با طلب «برابری مطلق در حقوق هنگام طلاق»، راه‌حلی منصفانه - حتی بنا به سخن عالمان غربی - ارائه نمی‌دهد. سوم آنکه کنوانسیون سیداو در ماده ۱۶ خود، «برابری مطلق» را از سنخ «برابری عددی» (به تعبیر ارسطو) مطالبه می‌کند؛ حال آنکه فیلسوفان غربی خود اذعان دارند که عدالت، همواره با تساوی عددی ملازمه ندارد، بلکه چه‌بسا «برابری تناسبی» عادلانه‌تر باشد. روان‌شناسی معاصر غربی نیز به تفاوت‌های بنیادین طبیعی و عاطفی زن و مرد اذعان دارد. از این مقدمات روشن می‌شود که ادعای کنوانسیون سیداو مبنی بر «حقوق یکسان در طلاق»، نه تنها با فقه اسلامی - که در مبحث دوم خواهد آمد - در تعارض است، بلکه بر اساس مبانی فلسفی و روان‌شناختی خود غرب نیز قابل مناقشه است و نمی‌توان این برابری مطلق را یگانه راه‌حل عادلانه دانست.

مطلب دوم: مفهوم طلاق

طلاق در لغت:

«طَلَّقَتِ الْمَرْأَةَ» به معنای رها شدن زن از قید ازدواج است. همه لغویان «امْرَأَةً طَالِقًا» را بدون هاء تأنیث به کار می‌برند و «طَلَّاقُ الْمَرْأَةِ» به معنای جدایی و بینونت او از شوهرش است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ماده طلق).

طلاق در اصطلاح:

طلاق در اصطلاح فقها عبارت است از: «زایل کردن قید نکاح، بدون عوض، با صیغه "طالق" و آنچه در معنای آن است، همراه با شرایط معتبر» (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۲۸۳).

شیخ طوسی در المبسوط این تعریف را چنین بسط داده است: «طلاق در شرع، عبارت است از رها ساختن زن با گشودن گرهی از گره های عقد نکاح؛ بدین گونه که شوهر بگوید: "أَنْتِ طَالِقٌ"، یا "هذه طَالِقٌ"، یا "فلانة بنت فلان طَالِقٌ". و طلاق نزد ما امامیه جز با همین لفظ صریح واقع نمی شود، نه با هیچ یک از کنایات طلاق. عامّه اهل سنت در اینجا با ما مخالفت کرده و طلاق با کنایه را جایز دانسته اند. گاه جدایی بدون لفظ طلاق نیز حاصل می شود؛ مانند ارتداد، لعان و خلع بنا بر نظر بسیاری از اصحاب ما- و نیز با فسخ نکاح به اسباب خاص و ردّ به واسطه عیب، هر چند آن فسخ و ردّ طلاق به شمار نرود» (کاظمی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۲۸).

از این تعریف روشن می شود که طلاق در فقه امامیه، حقی است در اختیار مرد، اما این حق نه مطلق و بی قید، بلکه محصور در شرایطی دقیق و الفاظی مشخص است.

جایگاه اخلاقی طلاق در روایات:

اسلام به موازات تشریع این حق، با نگاهی اخلاقی، طلاق را به شدت نکوهش کرده است. اخبار در این باب بسیار است و گروهی از علمای ما به کراهت طلاق در صورت سازگاری اخلاق میان زوجین تصریح کرده اند (بحرانی، ۱۴۰۷ق، ج ۲۵، ص ۱۴۵). در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «همانا خداوند عزوجل دشمن دارد هر مردی را که بسیار طلاق دهنده و بسیار بهره برنده (از زنان) باشد» (کلینی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۵۵؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۵، ص ۲۶۷). و نیز فرمود: «ازدواج کنید و طلاق ندهید؛ چرا که عرش الهی از طلاق به لرزه می آید» و «خداوند مردان و زنان بسیار طلاق را دوست نمی دارد» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۵، ص ۲۶۸). همچنین در حدیث صحیح یا حسن آمده: «هیچ چیزی از آنچه خداوند حلال کرده، مبعوض تر نزد او از طلاق نیست» (کلینی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۵۴؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۵، ص ۲۶۷).

با این حال، این کراهت شدید، مطلق و بی استثنا نیست. صاحب حدائق می گوید: «این اخبار را با وجود اطلاّقشان، تنها بر فرض سازگاری اخلاق حمل کرده ایم؛ زیرا اخبار دیگری وارد شده که در صورت ناسازگاری اخلاق، به طلاق فرمان می دهد» (بحرانی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۶). از جمله این

اخبار، روایت خطّاب بن مسلمه است که بر امام ابوالحسن (علیه السلام) وارد شد تا از بداخلاقی همسرش شکایت کند؛ امام پیش از آنکه او سخن بگوید فرمود: «چه چیز تو را از جدایی از او باز می‌دارد؟ خداوند آن اختیار را به تو واگذارده است» (کلینی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۵۵؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۵، ص ۲۸۶). این روایت نشان می‌دهد که حق طلاق، نه برای سوء استفاده، که برای گشایش در شرایط دشوار و بن‌بست‌های خانوادگی تشریع شده است.

بدین‌سان، فقه امامیه، طلاق را حقی برای مرد می‌داند، اما این حق را از یک سو با شرایط فقهی و از سوی دیگر با موانع اخلاقی و کراهت شدید، مهار زده است تا از فروپاشی بی‌دلیل خانواده جلوگیری کند و در عین حال، راهی برای رهایی از وضعیت‌های بحرانی باقی گذارد.

مطلب سوم: ارکان طلاق

رکن نخست: مطلق (طلاق‌دهنده)

در مطلق چهار شرط معتبر است: بلوغ، عقل، اختیار و قصد طلاق. در این شرایط اختلافی نیست و نصوص باب مستفیض است؛ از آن جمله: «هر طلاقى جایز است، مگر طلاق فرد دچار عتّه، یا کودک، یا مبتلا به مالیخولیا، یا مجنون، یا مُکرّه» و نیز «طلاقى نیست مگر آنچه با آن، طلاق اراده شده باشد» و «طلاق با اکراه، اجبار، مستی و خشم واقع نمی‌شود» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۳۲۴ و ۲۸۶؛ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۳۲۱). علت عدم وقوع طلاق با اکراه و خشم، عدم تحقق قصد است.

بر همین اساس، هر حالتی که قصد را از بین ببرد یا مخدوش سازد، طلاق در آن واقع نمی‌شود: سهو، خواب، شوخی، خطا، مستی، غیر عرب‌زبانی که معنای صیغه را نمی‌داند و کسی که صیغه را بدون دانستن معنای آن تلقین کرده باشد. ملاک در همه این موارد، یا فقدان قصد است یا فقدان علم به معنای لفظ. بدین‌سان، طلاق در فقه امامیه، امری منوط به بلوغ، عقل، اختیار و قصد است و هرگونه فشار، شوخی، سهو یا ناآگاهی، آن را از درجه اعتبار ساقط می‌کند.

رکن دوم: مطلقه (طلاق‌داده‌شده)

در مطلقه چهار شرط معتبر است:

نخست: زوجیت بالفعل. زن باید در لحظه طلاق، همسر شرعی طلاق دهنده باشد.

دوم: دوام زوجیت. طلاق تنها در نکاح دائم معنا دارد و در متعه یا محله جاری نمی شود. این حکم اجماعی است و از نصوص باب نیز برمی آید.

سوم: پاکی از حیض و نفاس. این شرط ویژه زنی است که مدخوله، غیر باردار و حاضر نزد شوهر باشد. در چنین فرضی، طلاق بدون احراز پاکی زن، باطل است و همه فقهای امامیه اجماعاً بر آن صحه گذاشته اند (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۲۹۱-۲۹۲). روایات صحیح و مستفیض نیز بر بطلان طلاق در حیض دلالت دارند؛ در یک حدیث صحیح آمده: «مردی همسرش را در حال حیض طلاق داد؛ امام فرمود: طلاق بر غیر سنت، باطل است» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۲۷۸، ح ۲). در روایت معتبر دیگری، پنج گروه از زنان از این شرط استثنا شده اند: زن باردار، دختری که حیض ندیده، زن یائسه، زنی که شوهرش غایب است و زن غیر مدخوله (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۳۰۶، ح ۴).

همین روایت اخیر، تکلیف شوهر غایب را نیز روشن می کند: اگر شوهر نزد همسرش حاضر نباشد، طلاق او درست است، هر چند بعداً معلوم شود زن در حیض یا طهر واقعه بوده است. البته فقها در مقدار غیبت مجوز اختلاف دارند: گروهی مانند مفید و حلبی مطلقاً طلاق غایب را جایز دانسته اند و به عموم روایات استناد جسته اند؛ از جمله حدیث صحیحی که امام در آن فرمود: «طلاق او بر هر حال جایز است» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۳۰۷، ح ۱). در برابر، حدیث موثق می گوید: «غایب باید یک ماه صبر کند» (همان، ح ۳). جمع میان این روایات -چنان که بیشتر متأخران برگزیده اند- به این نتیجه می انجامد که مدت غیبت باید به قدری باشد که به طور متعارف، زن از طهری به طهر دیگر منتقل شود (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۲۹۳-۲۹۵). فرد زندانی نیز در همین حکم غایب شریک است (همان، ص ۲۹۷).

چهارم: طلاق در طهر غیر مواقعه. شوهر باید زن را تنها در طهری طلاق دهد که در آن با او آمیزش نداشته است. این حکم مورد اجماع فقهای امامیه است و روایات بسیاری آن را پشتیبانی می کند (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۵۱، ح ۷). این شرط در سه مورد استثنا شده است: دختر بچه نابالغ، زن یائسه و زن بارداری که بارداری اش آشکار است (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۸-۲۹۹).

بدین ترتیب، فقه امامیه برای تحقق طلاق، شرایطی دقیق برای زن قرار داده که نشان می‌دهد طلاق در این نظام فقهی، نه عملی ساده و در اختیار محض مرد، که فرایندی ضابطه‌مند و محصور در چارچوب‌های شرعی سختگیرانه است.

رکن سوم: صیغه طلاق

صیغه طلاق در فقه امامیه منحصر به الفاظی صریح است: «أَنْتِ طَالِقٌ»، «هَذِهِ طَالِقٌ» یا «فَلَانَةُ بِنْتُ فَلَانٍ طَالِقٌ». طلاق با هیچ‌یک از کنایات مانند «تو از من رها هستی» یا «تو بر من حرام شدی» واقع نمی‌شود، خواه گوینده طلاق را اراده کرده باشد خواه نه. ملاک آن است که الفاظ کنایی در معنای طلاق ظهور ندارند و فقه امامیه برای پرهیز از طلاق‌های ناخواسته و مشکوک، تنها الفاظ صریح را معتبر می‌داند. در این حکم، فقهای عامه با امامیه مخالفت کرده و طلاق با کنایه را نیز جایز دانسته‌اند (کازمی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۱۰). شیخ صدوق به سند صحیح از حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که درباره مردی که به همسرش الفاظی مانند «تو از من رهایی» یا «بیزار» یا «حرام» گفت، فرمود: «هیچ‌یک از این الفاظ اثری ندارد» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۵۶، ح ۱).

رکن چهارم: اشهاد (گواه گرفتن)

خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (طلاق: ۲). امر در این آیه بر وجوب حمل می‌شود و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) نیز بر وجوب اشهاد به حدّ تواتر رسیده است. محمد بن مسلم روایت کرده که مردی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و گفت: همسر مرا پس از پاکی از حیض و پیش از آمیزش طلاق دادم. حضرت فرمود: «آیا دو مرد عادل را گواه گرفتی؟» گفت: نه. فرمود: «برو که طلاق تو هیچ است» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ب ۱۰، ح ۷). مراد از اشهاد آن است که طلاق با حضور همزمان دو شاهد واقع شود، نه آنکه شوهر صرفاً خبر طلاق را به آنان بدهد یا شاهدان جداگانه گواه شوند. بر لزوم این شرایط نیز اجماع منعقد است (کازمی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۳۸-۴۰).

احکام پس از طلاق و منع از زیان‌رسانی به زن

افزون بر شرط اشهاد که ناظر به صحت وقوع طلاق است، قرآن کریم برای تنظیم رفتار شوهر پس از طلاق نیز احکامی مقرر داشته است. خداوند متعال می‌فرماید: «و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود

رسیدند، یا آنان را به نیکی نگاه دارید، یا به نیکی رهایشان سازید؛ و آنان را از سر زیان رسانی نگاه مدارید تا بر آنان ستم کنید و هر که چنین کند، همانا به خویشتن ستم کرده است» (بقره: ۲۳۱).

مقصود از این آیه، حرام ساختن رفتاری است که زن را همچون آویخته و بلا تکلیف رها سازد؛ بدین گونه که شوهر زن را طلاق دهد و چون عده نزدیک به پایان رسد، به او رجوع کند، سپس باز طلاق دهد و این کار را صرفاً برای زیان رسانی و طولانی ساختن عده انجام دهد. شیخ صدوق از حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر همین آیه فرمود: «این مردی است که طلاق می دهد و چون عده نزدیک به پایان می رسد، به او رجوع می کند، سپس طلاقش می دهد و این کار را سه بار انجام می دهد. پس خداوند از آن نهی فرمود» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۴۷۶۱). «لَتَعْتَدُوا» یعنی تا بر آنان ستم کنید؛ یا با طولانی ساختن عده، یا با واداشتن زن به پرداخت فدیة برای رهایی. «و هر که چنین کند، همانا به خویشتن ستم کرده است» یعنی با این زیان رسانی، خود را در معرض عقاب الهی قرار داده است (کاظمی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۳۶-۳۷ و ۴۲).

بدین سان، با بررسی چهار رکن طلاق و احکام پس از آن، روشن می شود که طلاق در نظام حقوقی امامیه، نه یکجانبه و بی ضابطه، که محصور در چارچوب هایی است که هم حقوق زن را پاس می دارد و هم از فروپاشی بی دلیل خانواده جلوگیری می کند.

مطلب چهارم: اقسام طلاق

در فقه امامیه، طلاق بسته به شرایط و نحوه اجرا، احکام و آثار متفاوتی پیدا می کند. فقها طلاق را نخست به دو دسته «بدعی» و «سنّی» تقسیم کرده اند و طلاق سنّی خود به «بائن»، «رجعی» و «طلاق عده» منشعب می شود.

۱. طلاق بدعی

طلاق بدعی طلاق است که برخلاف فرمان شارع انجام می شود و وقوعش حرام است. سه عامل سبب می شود طلاق در شمار بدعی قرار گیرد:

نخست: طلاق در حال حیض یا نفاس، برای زنی که مدخوله، غیر باردار و حاضر نزد شوهر باشد.

دوم: طلاق در طهر (پاکی ای که در آن آمیزش صورت گرفته باشد).

سوم: طلاق‌های چندگانه بدون رجوع؛ مانند آنکه شوهر در یک مجلس سه بار صیغه طلاق جاری کند. این حکم از ویژگی‌های فقه امامیه است و بیشتر فقهای اهل سنت طلاق بدعی را -با وجود گناه دانستن- صحیح می‌شمارند (بحرانی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۶۸-۲۶۷).

۲. طلاق سنتی و اقسام آن

در برابر طلاق بدعی، «طلاق سنتی» به دو معنا به کار می‌رود: **معنای اعم** (هر طلاق جایز شرعی) و **معنای اخص** (طلاق با همه شرایط شرعی که شوهر پس از آن زن را رها کند تا عده سپری شود). در حدیث صحیح آمده: «طلاق سنت این است که شوهر یک طلاق در طهر و بدون آمیزش و با گواهی دو شاهد بدهد، سپس زن را رها کند تا عادت ماهانه‌اش سپری شود» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۳۴۴، ح ۱؛ طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۳۲۴-۳۲۳). طلاق سنتی به معنای اعم، سه قسم دارد:

- **گونه نخست (بدون عده):** طلاق زن یائسه، غیر مدخوله، و دختر نابالغ بنابر قول مشهور.
- **گونه دوم (با عده ولی بدون حق رجوع ابتدائی):** طلاق خلع و مبارات (تا زمانی که زن از فدیة برنگشته باشد)، و طلاق مطلقه ثلاثه (با شرایطش).

ب) طلاق رجعی: طلاقی که شوهر در مدت عده می‌تواند بدون عقد جدید به زندگی مشترک بازگردد. طلاق سنتی به معنای اخص نیز از مصادیق طلاق رجعی است.

ج) طلاق عده: فرایندی که در آن شوهر، زن را با شرایط شرعی طلاق دهد، پیش از پایان عده رجوع و آمیزش کند، در طهر بعدی طلاق دوم دهد، باز رجوع و آمیزش کند، و سرانجام در طهر سوم طلاق نهایی را جاری سازد (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۳۲۵-۳۲۴). شرح این فرایند در حدیث صحیح چنین آمده: «هرگاه مردی خواست همسرش را طلاق عده دهد، صبر کند تا زن حیض ببیند و پاک شود، سپس یک طلاق بدون آمیزش دهد و گواه گیرد. آن‌گاه پیش از حیض بعدی رجوع کند و آمیزش نماید. چون از حیض دوم پاک شد، طلاق دوم را جاری سازد و گواه گیرد، باز رجوع و آمیزش کند. سرانجام پس از پاکی

از حیض سوم، طلاق سوم را جاری کند. در این صورت زن برای همیشه از او جدا می شود و حلال نیست مگر با ازدواج با شوهری دیگر» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۳۴۸).

آنچه گذشت نشان می دهد که طلاق در فقه امامیه نظامی دقیق و چندلایه است: طلاق بدعی (باطل)، طلاق بائن (بی بازگشت)، طلاق رجعی (با فرصت بازگشت)، و طلاق عدّه (فرایندی زمان بر و بازدارنده). این ظرافت ها همه در جهت حفظ کیان خانواده و مهار فروپاشی آن طراحی شده است.

مطلب پنجم: خلع و مبارات؛ راه های جدایی با توافق

در فقه امامیه، همه راه های جدایی به طلاق یکجانبه از سوی مرد ختم نمی شود. دو نهاد مهم «خلع» و «مبارات» پیش بینی شده که در آنها زن نیز می تواند با پرداخت مالی، از قید زوجیت رها شود.

۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی

«خَلْع» در لغت به معنای کندن و بیرون آوردن است. قرآن کریم رابطه زن و شوهر را به «لباس» تشبیه کرده: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره: ۱۸۷). بر اساس این تصویر، هر یک از زوجین همچون جامه ای برای دیگری است و جدایی آن دو، گویی بیرون آوردن این جامه از تن است. از همین رو، طلاقی که در آن زن با پرداخت مالی خود را از قید شوهر می رها کند، «خلع» نام گرفته است (فیومی، ۱۴۲۸ق، ص ۴۲۳). «مبارات» نیز از ریشه «بَرَأَ» به معنای جدا شدن و مفارقت است (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۶).

در اصطلاح فقهی، «خلع» طلاقی است که در آن زن -که از شوهر کراهت دارد- با پرداخت مالی، خود را از قید زوجیت می رها کند. «مبارات» نیز طلاقی است که در آن هر دو طرف از یکدیگر کراهت دارند و جدایی با توافق و پرداخت عوض صورت می گیرد (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۴۱۵).

۲. مشروعیت و مستندات شرعی

مشروعیت خلع و مبارات، با کتاب، سنت و اجماع به اثبات رسیده است. خداوند متعال می فرماید: «پس اگر ترسیدید که حدود خدا را برپا ندارند، گناهی بر آن دو نیست در آنچه زن خود را بدان بازخريد کند» (بقره: ۲۲۹).

۳. شرایط و ضوابط

خلع و مبارات، شرایط عمومی طلاق (بلوغ، عقل، اختیار، قصد، طهارت از حیض، طهر غیر مواقعه و اشهاد) را لازم دارند. افزون بر این، در خلع «کراهت زن از شوهر» و در مبارات «کراهت دو طرف از یکدیگر» شرط است. میزان فدیة در مبارات نباید از مهر المسمی بیشتر باشد، اما در خلع، زن می‌تواند هر چه را -کم یا زیاد- بذل کند. روایات، علت این تفاوت را چنین بیان کرده‌اند که در خلع، زن با گفتار خود از حدّ ادب تجاوز می‌کند، از این رو شوهر می‌تواند هر چه می‌خواهد بگیرد تا رضایت به جدایی دهد.

۴. صیغه خلع و اختلاف در کفایت آن

صیغه صریح خلع آن است که شوهر بگوید: «خَلَعْتُكَ»، یا «خَالَعْتُكَ»، یا «أَنْتِ مُخْلَعَةٌ»، بر مبلغ فلان (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۴۱۶). اما پرسش مهم این است که آیا همین الفاظ برای تحقق جدایی کافی اند، یا باید لفظ طلاق نیز در پی آنها جاری شود؟

دیدگاه نخست: شیخ طوسی در نهاییه و پیروانش (ابن برّاج، ابن ادریس و شهید در لمعه) بر این باورند که صیغه خلع به‌تنهایی کافی نیست و باید لفظ طلاق نیز در پی آن بیاید؛ زیرا اصل، بقای زوجیت است و باید به قدر متیقّن اکتفا کرد (بحرانی، ۱۴۰۷ق، ج ۲۵، ص ۵۶۰).

دیدگاه دوم: سید مرتضی و بیشتر فقهای امامیه، کفایت صیغه خلع را برگزیده‌اند. مستند این قول، نصوص مستفیضه است؛ از جمله روایتی صحیح که در آن امام در پاسخ به پرسش از کفایت خلع بدون لفظ طلاق فرمود: «با همان از او جدا می‌شود... این سخن درست نیست [که بگویند جدا نمی‌شود]، هنگامی که خلع واقع شود» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۴۹۲، ح ۹). همچنین شیخ صدوق به سند صحیح از حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده: «خلع او، طلاق اوست و این -بدون آنکه لفظ طلاق بر آن اطلاق شود- کفایت می‌کند» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۳۳۸، ح ۲). و شیخ طوسی از زرارہ از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «چون زن [صیغه خلع را جاری کند]، از قید زوجیت رها می‌شود، بدون آنکه لفظ طلاق بر آن اطلاق گردد» (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۹۸، ح ۱۰).

بسیاری از فقها به این قول متمایل شده‌اند: علامه در مختلف و تحریر، شهید در شرح ارشاد، شیخ مفید، صدوق، ابن ابی‌عقیل، سلار و ابن حمزه. ظاهر آن است که این قول مشهور است (بحرانی، ۱۴۰۷ق، ج ۲۵، ص ۵۶۰) و با توجه به صحاح مستفیضه، اظهر نیز همین است (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۴۲۰-۴۱۹). در برابر، محقق حلی در دو کتابش توقف کرده و صاحب حدائق نیز آن را خالی از شائبه اشکال نمی‌داند (بحرانی، ۱۴۰۷ق، ج ۲۵، ص ۵۶۵-۵۶۰). مستند قول نخست روایاتی است مانند روایت موسی بن بکر از امام کاظم (علیه السلام): «شوهر، زن خلع شده را -مادامی که در عده است- با لفظ طلاق نیز همراهی کند» (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۹۷، ح ۷). اما روایات قول دوم با شهرت عظیم و حکایت اجماع، بر این روایات برتری دارند (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۵۸۰). خلع و مبارات، دو سازوکاری هستند که فقه امامیه برای جدایی توافقی پیش‌بینی کرده است. در این دو نهاد، برخلاف طلاق معمولی، زن نقشی فعال دارد و می‌تواند با پرداخت مالی راه خود را از شوهر جدا کند. این دو نشان می‌دهند که نظام حقوقی اسلام، زن را در بن‌بست زوجیت گرفتار نمی‌سازد و برای شرایط دشوار و ناسازگاری‌های عمیق، راه‌حل‌هایی منصفانه اندیشیده است.

مطلب ششم: آرای فقه‌های معاصر

اکنون برای تکمیل بحث خلع و مبارات و نیز بررسی ابعاد عملی حق طلاق در فقه امامیه، مروری بر آرای چند تن از فقه‌های معاصر خواهیم داشت. این آرا نشان می‌دهد که بحث خلع و مبارات، تنها یک مسئله نظری در کتاب‌های فقهی نیست، بلکه در مقام افتا و عمل نیز ابعاد گوناگونی یافته و فقها برای حمایت از حقوق زن در برابر شوهر ناسازگار، راه‌حل‌هایی فراتر از طلاق صرفاً مردانه اندیشیده‌اند.

۱. آیت‌الله خوئی (قدس سره)

ایشان صیغه خلع را با الفاظی مانند «أنتِ طالق علی کذا» و «فلانة طالق علی کذا» و نیز «خَلَعْتُکِ علی کذا» محقق می‌دانند و معتقدند که آوردن لفظ طلاق در پی آن واجب نیست، هرچند احوط است. در این دیدگاه، فدیة شرط است و باید با اختیار زن باشد؛ بنابراین خلع با اکراه زن صحیح نیست. همچنین شرط است که شوهر نسبت به زن کراهت نداشته باشد و هر آنچه در طلاق شرط

است، در خلع نیز شرط می‌باشد. ایشان درباره تفاوت خلع و مبارات می‌فرمایند: «مبارات مانند خلع است و تفاوت آن با خلع در این است که در مبارات کراهت از هر دو طرف است و باید لفظ طلاق در پی آن بیاید و نیز جایز نیست فدیة بیش از مهر باشد.» (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵)

۲. آیت‌الله خامنه‌ای (ره)

ایشان خلع را طلاقی در برابر فدیة از سوی زنی می‌دانند که به شوهرش کراهت دارد. در این دیدگاه، کراهت زن باید به حدّی باشد که بیم افتادن او در معصیت برود. ترتیب اجرای خلع چنین است که نخست بذل صورت گیرد، سپس طلاق، همراه با تصریح به بذل؛ و مقدار بذل نیز هرچه باشد که دو طرف بر آن توافق کنند جایز است. ایشان تصریح می‌کنند که خلع از اقسام طلاق بائن است، اما اگر زن از بذل خود برگردد، طلاق رجعی می‌شود. همچنین تأکید می‌کنند که همه شرایط طلاق در اینجا نیز معتبر است. در مورد مبارات نیز می‌فرمایند: «اگر کراهت از هر دو طرف باشد، آن مبارات است و در آن شرط است که بذل بیش از مهر نباشد. و مبارات نیز طلاق بائن است، مگر با بازگشت زن از بذل که در این صورت رجعی می‌شود.» (خامنه‌ای، ۱۴۳۶ق، ص ۲۵۲-۲۵۳)

۳. آیت‌الله سیستانی (دام ظلّه)

ایشان در ضمن تأکید بر اینکه خلع و مبارات دو نوع از طلاق به شمار می‌روند، شرایط عمومی طلاق را در این دو نیز جاری می‌دانند و می‌فرمایند: «اگر به یکی از آن دو، دو طلاق دیگر ضمیمه شود، زن مطلقه بر شوهر حرام می‌شود تا آنکه با همسری دیگر ازدواج کند. و در خلع، همه آنچه در طلاق معتبر ذکر شده شرط است و احوط در اولویت آن است که خلع با لفظ طلاق همراه گردد. و در مرد خلع‌کننده شرط است که نسبت به همسرش کراهت نداشته باشد وگرنه خلع واقع نمی‌شود.» (سیستانی، ۱۴۴۱ق، ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۲)

۴. آیت‌الله محمد لنگرانی (قدّس سرّه)

ایشان گامی فراتر نهاده و مسئله «طلاق قضائی» را نیز مطرح می‌کنند. به باور ایشان، در صورتی که برای زن در ادامه زندگی زناشویی عسر و حرج شدید ثابت شود، حاکم شرع می‌تواند طلاق خلعی

را اجرا کند، حتی اگر شوهر به آن راضی نباشد. (لنکرانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۷۰) این دیدگاه نشان می‌دهد که در فقه امامیه، حقوق زن در برابر شوهر ناسازگار، به حمایت حاکم شرع نیز گره خورده و بن‌بست زوجیت برای زن، هرگز مطلق و بی‌راه حل نیست.

۵. آیت الله ناصر مکارم شیرازی (دام ظلّه)

ایشان نیز بر این باورند که طلاق خلعی با وجود شرایط، واقع می‌شود و برای شوهر جایز نیست به آن رجوع کند، مگر آنکه زن از بذل خود برگردد. و اگر شوهر عمداً همسرش را ترک کرده باشد و زن در عسر و حرج قرار گیرد، حاکم شرع می‌تواند او را طلاق دهد؛ اما اگر امکان تماس با شوهر وجود داشته باشد، باید نخست حجت را بر او تمام کرد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۲۱ - ۱۲۲)

دیدگاه فقهای معاصر نشان می‌دهد که در فقه امامیه، طلاق منحصر به اراده مرد نیست و در شرایط خاص، حاکم شرع نیز می‌تواند زن را طلاق دهد. این موضوع، به‌ویژه در مواردی که شوهر از حقوق زن سرپیچی می‌کند یا او را در وضعیت بلا تکلیف رها می‌سازد، اهمیت می‌یابد.

در منهاج الصالحین آیت الله سیستانی در این باره آمده است: «اگر شوهر همسرش را آزار دهد، یا او را ترک کند و به صورت بلا تکلیف و معلقه رها سازد، برای زن جایز است که امر خود را نزد حاکم شرع مطرح کند تا حاکم، او را از ستم و ترک زندگی بازدارد و به خوش رفتاری با همسرش ملزم سازد. پس اگر شوهر خودداری کرد، حاکم از ابزارهای مشروع برای واداشتن او استفاده می‌کند. اگر این ابزارها سودی نبخشید و شوهر -بر اساس درخواست زن- طلاق نداد، حاکم شرع او را طلاق می‌دهد.» (سیستانی، ۱۴۴۱ق، ج ۳، ص ۱۰۹)

بدین‌سان، در نظام حقوقی امامیه، زن حق دارد از شوهر درخواست خلع کند و خلع، نوعی از انواع طلاق است که نزد فقه امامیه، تحقق صحیح آن منوط به شرایطی معین می‌باشد. از آنجا که شوهر حق آزار دادن زن یا ترک او را ندارد، اگر شوهر از پذیرش خلع یا وفای به حقوق زن خودداری کند، زن می‌تواند امر خود را نزد حاکم شرع -که همان مجتهد جامع الشرائط است یا کسی که از سوی او در شهر زن وکالت دارد- مطرح کند. حاکم شرع نیز با بهره‌گیری از اختیارات خود، اقدامات لازم

شرعی - از جمله الزام شوهر به طلاق یا اجرای مستقیم آن - را انجام می‌دهد و این طلاق در دادگاه جعفری به صورت قضائی صحیح واقع می‌شود.

مطلب هفتم: حق اشتراط وکالت در طلاق ضمن عقد

یکی از مهم‌ترین ابزارهای فقه امامیه برای تأمین حقوق زن در طلاق، «وکالت در طلاق» است؛ به این معنا که زن می‌تواند در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگری، از شوهر وکالت بگیرد که در شرایطی خاص، خودش را از طرف او طلاق دهد. این نهاد فقهی، عملاً زن را در موقعیتی برابر با شوهر در اجرای طلاق قرار می‌دهد و از این نظر، پاسخی درون‌دینی به ادعای کنوانسیون سیداو درباره «حقوق یکسان در طلاق» است. با این حال، همه فقهای معاصر در این باره هم‌نظر نیستند:

آیت‌الله خامنه‌ای (ره): جایز است که زوجه در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگری شرط کند که بالفعل وکیل از سوی زوج در طلاق دادن خودش باشد، البته در آینده و به‌هنگام وقوع آنچه از امور و قیود که در ضمن عقد مشخص ساخته‌اند. (خامنه‌ای، ۱۴۳۶ق، ص ۲۵۲)

آیت‌الله سیستانی (دام‌ظله): جایز است که زوجه در ضمن عقد شرط کند که وکیل از سوی زوج در طلاق خودش باشد؛ این وکالت یا به‌طور مطلق است و یا در حالات معینی مانند سفر طولانی، حبس، عدم اتفاق و مانند آن. پس اگر زن در چارچوب این وکالت خود را طلاق دهد، طلاقش صحیح است. (سیستانی، ۱۴۴۱ق، ج ۳، ص ۱۰۲)

آیت‌الله خوئی (قدس سره): جایز است که زوجه وکالت در طلاق خودش را - در صورت ارتکاب شوهر به برخی امور - شرط کند؛ در این صورت، او وکیل در طلاق دادن خودش خواهد بود (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۰۹)

شیخ ناصر مکارم شیرازی (دام‌ظله): «(زن را وکالتی در طلاق نیست.)» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۱۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، سه تن از فقهای معاصر، وکالت زن در طلاق را با شرایطی پذیرفته‌اند و تنها یک فقیه با آن مخالفت کرده است. اختلاف در این مسئله، ریشه در تفاوت نگاه فقها به «قاعده شروط» و دایره نفوذ اشتراط ضمن عقد دارد. با این حال، دیدگاه موافقان - که از پشتوانه فقهی استواری

برخوردار است. نشان می‌دهد که فقه امامیه، به هیچ‌روی حق طلاق را به صورت مطلق و انحصاری در دست مرد نمی‌داند، بلکه زن نیز می‌تواند با بهره‌گیری از سازوکار وکالت، عملاً همین حق را برای خود تأمین کند. این انعطاف فقهی، در حالی است که کنوانسیون سیداو، با نادیده گرفتن چنین ظرافت‌هایی، صرفاً به دنبال «حقوق یکسان در طلاق» است، بی‌آنکه بداند نظام حقوقی اسلام، خود راه‌حل‌هایی منصفانه و درون‌زا برای تأمین حقوق زن پیش‌بینی کرده است.

مطلب هشتم: فلسفه قرار دادن حق طلاق در دست مرد

پس از بررسی احکام فقهی طلاق، خلع و وکالت زن در طلاق، اینک شایسته است به یک پرسش بنیادین پردازیم: چرا در نظام حقوقی اسلام، حق طلاق اساساً در دست مرد قرار داده شده است؟ پاسخ به این پرسش، ما را با فلسفه این حکم و تناسب آن با تفاوت‌های طبیعی زن و مرد آشنا می‌کند. مرد، آن‌گاه که از همسر خود روی‌گردان شود و به او بی‌رغبت گردد، به حکم طبیعت خود، خویشتن را ناتوان از ابراز محبت، خوش‌رفتاری و پنهان ساختن احساس بی‌زاری از وی می‌یابد. در این هنگام، دوراه در برابر او قرار دارد: یا باید او را طلاق دهد، یا بر اساس طبیعت خود- به خشونت و سنگدلی پناه خواهد برد، یا به ترک زندگی و کوتاهی در حقوق زناشویی روی خواهد آورد. تجربه نشان داده است که قانون، خود را ناتوان از ایجاد مودت میان زوجین می‌یابد؛ زیرا دوستی و محبت را نمی‌توان با زور و اجبار برقرار ساخت. از این‌رو، درمان بی‌زاری در مرد، جز با طلاق فراهم نمی‌آید. جالب آنکه این طلاق، نه تنها به سود مرد، که به مصلحت زن نیز هست؛ چرا که زن نمی‌تواند شوهری را که از او بیزار و گریزان است تحمل کند و زندگی در سایه چنین بی‌زاری، برای او فرساینده و تحقیرآمیز خواهد بود.

در برابر، زن غالباً به مردی که او را دوست بدارد و قدرش را بداند دل می‌بندد. اگر این محبت و قدردانی را در شوهر خود بیابد، به حکم طبیعت خود، بر خلق و خوی او و لغزش‌هایش شکیبایی می‌ورزد و می‌تواند با او مدارا کند. و اگر زن از شوهر بیزار و بی‌رغبت گردد، این بی‌زاری غالباً از احساس او به اینکه شوهر دوستش ندارد و قدرش را نمی‌داند سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، اگر شوهر

محبت و شیفگی و قدردانی خود را به او نشان دهد، با این کار، خشمی را که در دل زن است فرو می‌کشد و بنیان خانواده از فروپاشی مصون می‌ماند.

این تحلیل روان‌شناختی نشان می‌دهد که قرار دادن حق طلاق در دست مرد، نه یک حکم دلبخواهانه، که مبتنی بر واقعیت‌های تکوینی و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد است. اسلام با این تدبیر، از یک سوره گریز از بن‌بست‌های عاطفی را برای مرد باز گذاشته و از خشونت و آزار زنان جلوگیری کرده، و از سوی دیگر با تشریع نهادهایی چون خلع، مبارات و وکالت در طلاق، راه‌های جدایی را برای زنان نیز هموار ساخته است. کنوانسیون سیداو، با شعار «حقوق یکسان در طلاق»، این تفاوت‌های طبیعی را نادیده می‌گیرد و با تحمیل برابری عددی، نه تنها عدالت را محقق نمی‌سازد، که چه‌بسا به بحران‌های عمیق‌تری در نهاد خانواده دامن می‌زند. (صنقور، ۱۴۲۴ق، ص ۶۷-۶۸)

نتایج پژوهش

پس از بررسی فقهی و تطبیقی ماده ۱۶ کنوانسیون سیداو و موضع فقه امامیه در قبال حق طلاق، نتایج زیر به دست آمده است:

یکم: حق طلاق در دست مرد و تکلیف به خوش‌رفتاری

در فقه امامیه، حق طلاق اساساً در اختیار شوهر است، اما این حق، مطلق و بی‌قید نیست. شریعت اسلامی، شوهر را به خوش‌رفتاری با همسر بر اساس کتاب خداوند فرمان داده و او را از هرگونه زیان‌رسانی و بلا تکلیف گذاشتن زن -مانند رجوع‌های مکرر بدون انگیزه صحیح- بر حذر داشته است. اگر شوهر نتواند با همسر خود به نیکی رفتار کند، باید از او جدا شود وگرنه خود را در معرض عقاب الهی قرار می‌دهد.

دوم: فلسفه انحصار طلاق به مرد؛ تفاوت‌های طبیعی زن و مرد

تحلیل روان‌شناختی نشان می‌دهد که قرار دادن حق طلاق در دست مرد، نه یک حکم دلبخواهانه، که مبتنی بر واقعیت‌های تکوینی است. مرد، به‌هنگام بی‌زاری از همسر، بر اساس طبیعت خود نمی‌تواند محبت را پنهان سازد و اگر راهی برای جدایی نیابد، به خشونت یا ترک زندگی روی می‌آورد. در مقابل، زن اگر محبت و قدردانی شوهر را احساس کند، می‌تواند با بسیاری از مشکلات کنار

بیاید. بنابراین، انحصار طلاق به مرد، هم از خشونت خانگی پیشگیری می‌کند و هم با طبیعت دو جنس سازگارتر است.

سوم: راه‌های طلاق برای زن در فقه امامیه

برخلاف تصوّر رایج، فقه امامیه زن را در بن‌بست زوجیت ناخواسته گرفتار نمی‌سازد. زن می‌تواند از سه مسیر اصلی برای جدایی اقدام کند:

الف) مراجعه به حاکم شرع: در مواردی مانند عدم انفاق شوهر یا عدم خوش‌رفتاری او، زن می‌تواند امر خود را نزد حاکم شرع -یا وکیل او- مطرح کند. حاکم نیز پس از احراز شرایط، شوهر را به طلاق یا انجام وظایفش ملزم می‌سازد و در صورت امتناع، خود رأساً طلاق را جاری می‌کند.

ب) خلع و مبارات: زن می‌تواند با پرداخت فدیّه (خلع) -یا در صورت کراهت دو طرف (مبارات)- از شوهر جدا شود. اگر شوهر از پذیرش خلع خودداری کند، زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه نماید.

ج) وکالت در طلاق: بر اساس رأی مراجع عالی‌قدری چون آیت‌الله خوئی، آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله خامنه‌ای، زن می‌تواند در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگری، وکالت در طلاق خود را از شوهر بگیرد و در شرایط مشخص، خود را از طرف او طلاق دهد. این سازوکار، عملاً زن را در موقعیتی برابر با شوهر در اجرای طلاق قرار می‌دهد.

چهارم: نقد کنوانسیون سیداو با استناد به عالمان غربی

نکته قابل تأمل آنکه حتّی برخی از عالمان غربی نیز -چنان‌که در مبحث نخست گذشت- برابری مطلق را عادلانه نمی‌دانند و به وجود تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد اذعان دارند. آنان تصریح کرده‌اند که «برابری تناسبی» عادلانه‌تر از «برابری عددی» است و تفاوت‌های تکوینی را نمی‌توان با قوانین یکسان‌ساز نادیده گرفت. این دیدگاه، درست در برابر خواسته‌ی اساسی کنوانسیون سیداو -یعنی «عدم تبعیض»- قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که ادّعای این کنوانسیون، حتّی بر اساس مبانی فلسفی و روان‌شناختی خود غرب نیز قابل مناقشه است.

آنچه در این پژوهش به اثبات رسید، آن است که فقه امامیه، با وجود تفاوت‌های ظاهری با کنوانسیون سیداو، حقوق زن را در طلاق نادیده نگرفته است. اسلام، طلاق را در دست مرد قرار داده، اما این حق را با قیود اخلاقی، شرایط فقهی و راه‌های جایگزین برای زن (خلع، طلاق حاکم، وکالت) مهار زده است. از سوی دیگر، کنوانسیون سیداو با شعار «حقوق یکسان در طلاق»، هم از ظرافت‌های فقه اسلامی غفلت کرده و هم با نادیده گرفتن تفاوت‌های طبیعی زن و مرد، راه‌حلی غیرواقع‌بینانه ارائه می‌دهد. از این رو، نظام حقوقی اسلام - که مبتنی بر عدالت تناسبی و واقعیت‌های تکوینی است - نه تنها با کرامت زن منافاتی ندارد، که دقیقاً در جهت مصلحت زوجین، خانواده و جامعه اسلامی طراحی شده است. دولت‌های اسلامی نیز باید با تکیه بر همین ادله علمی، در برابر فشارهای بین‌المللی برای اجرای کامل این کنوانسیون ایستادگی کنند و تحفظ خود بر ماده ۱۶ را با پشتوانه فقهی و عقلی حفظ نمایند.

منابع

قرآن کریم

- ابن منظور، ج. م. (۱۴۰۸ق). لسان العرب. دار احیاء التراث العربی.
- بحرانی، ی. (۱۴۰۷ق). الحدائق الناضرة (چاپ سوم). دار الأضواء.
- حرّ عاملی، م. ب. ح. (۱۴۱۶ق). وسائل الشیعة. مؤسسه آل البيت.
- خامنه‌ای، س. ع. (۱۴۳۶ق). منتخب الأحکام (ح. قیاض، تحقیق). مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- خونی، ا. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحین (چاپ ۲۳). دار الزهراء.
- جوهری، ا. ب. ح. (۱۴۰۴ق). الصحاح. دارالعلم للملایین.
- سیستانی، س. ع. (۱۴۴۱ق). منهاج الصالحین (چاپ ۲۱). دار المؤرخ العربی.
- سیفان، ج. (۱۴۴۳ق). المساواة (I). ت. السیف، مترجم. (موسوعة استانفورد للفلسفة. مجلة حكمة للترجمة والنشر.
- صدوق، م. ب. ع. ب. (۱۴۰۴ق). من لا يحضره الفقيه. دفتر انتشارات اسلامی.
- صنقور، م. (۱۴۲۴ق). مقالات حول حقوق المرأة. دار المحجة البيضاء؛ دار العصمة.
- طباطبائی، س. ع. (۱۴۱۲ق). ریاض المسائل فی بیان الأحکام بالدلائل (دار الهادی، تحقیق، تألیف و ترجمه). چاپ اول.
- طوسی، م. ب. ح. (۱۴۲۸ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار (چاپ اول). دار المرتضی.
- طوسی، م. ب. ح. (۱۴۱۷ق). تهذیب الأحکام. نشر صدوق.
- قیومی، ا. ب. م. (۱۴۲۸ق). المصباح المنیر (ع. الشناوی، تحقیق). دار المعارف.
- فیروزآبادی، م. م. ب. ی. (۱۴۲۶ق). القاموس المحيط (چاپ هشتم). مؤسسه الرسالة.
- کاظمی، م. ج. (۱۴۰۶ق). مسالك الافهام الى آیات الاحکام. دار النشر مرتضوی.
- کلینی، م. ب. ی. ب. ا. (۱۴۰۴ق). اصول الکافی. انتشارات اسلامی.
- گری، ج. (۱۴۲۶ق). مریخ و ونوس: بازگشتی دوباره (ن. س. السبع، مترجم؛ چاپ اول). دار الامل.
- لنکرانی، م. (۱۴۲۵ق). جامع المسائل. نشر یاران.
- مکارم شیرازی، ن. (۱۴۲۷ق). فتاوی‌های جدید. مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
- نوری طبرسی، م. ح. ب. م. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. مؤسسه آل البيت.
- United Nations Office of the High Commissioner for Human Rights. (n.d.).
Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women
 (CEDAW).
<https://www.ohchr.org/ar/professionalinterest/pages/cedaw.aspx>